بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

خيلي طول مي كشد يعني چون بحث را ايشان مفصل كرده يك بحث مستقلي است من هم دوست دارم يعني به بحث علاقه مندم اما خيلي طول مي كشد حالا سعي مي كنيم آن نكاتي كه به بحثهاي امروز مرتبط ميشود بيشتر تأكيد كنيم و سرسري نگذريم اما در عين حال خيلي تسلب بر اينكه متن حتما خوانده شود و دقت روي متن شود ديگر نمي كنيم چون مي خواهيم يك قدري بلكه سرعت در اين مسئله بيشتر باشد بحثهاي بسيار اساسي در پيش داريم انشاءالله حسرت آن بحثها هم ما را تشويق مي كند به اينكه اين بحثها را هم كه با اينكه مهم است انشاءالله يك كمي با سرعت بيشتر و با همكاري بيشتر دوستان يعني دوستان بيشتر همكاري كنند به اين عنوان كه مطالعه بيشتري داشته باشند و بعضي قسمتها را كه ساده تر است خودشان مطالعه بكنند ما هم آنجا را تذكر بدهيم عبور كنيم اما در آنجاهايي كه نكته ماندني دارد انشاءالله آنجاها بيشتر توقف كنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثي كه در اعجاز قرآن ايشان مطرح كردند كه ديروز قسمتي را خدمت دوستان عرض كرديم تا به اين قسمت رسيديم كه تحدي كه خداي تبارك و تعالي در قرآن كرده در همه جهات است نسبت به همه افراد است و اين طور نيست كه شمول نداشته باشد و فقط خواص را شامل شود حالا بعد از اين استفاده خواهيم كرد كه اين نكته چقدر غير از اينكه در دعوت انبيا مهم است و در اعجاز بلكه يك راه خيلي مهمي است در كمال كه خداي تبارك و تعالي هب ما ياد داده كه امام به بهترين وجه از اين استفاده كرد كه وقتي مخاطب را فطرت انسانها و عموم انسانها قرار داده خداي تبارك و تعالي در اعجاز و تحدي و اينكه قبول قرآن و قبول اين دعوت عموم را مخاطب قرار داده در تحدي و همه را دعوت كرده كه بعضي ها اشكال كردند كه چرا اگر خواص را شما مخاطب قرار مي دادي آنجا مي شد تحدي را قبول كرد كه خواص مورد خطاب باشند اما جايي كه عوام مورد خطاب باشند و عوام ساده لوحند ساده پذيرند راحت مي پذيرند راحت هم از دست مي دهند لذا مخاطب قرار دادن عموم مردم با آن دعوتي كه خداي تبارك و تعالي در اينجا آن هم بر اساس تحدي بالعلم و معرفت و ظاهر و باطن و همه اينها قرار داده تحدي عموم مردم سازگار نمي باشد با اين سازگاري با خواص دارد اينجا نكته دقيقي كه وجود دارد اين سازگاري را ايجاد مي كند همان نگاه فطري است كه مخاطب حقيقي حتي در آنجايي كه خواص در كارند آن خاص بودن خواص به لحاظ آ» خاصيت خاص تنها نيست بلكه خاص بودنشان به لحاظ فطرتشان است و در اين فطرت عوام هم مشتركند لذا عوام هم قدرت تصديق بر اين را پيدا خواهند كرد حالا يا با يك قضاياي ساده تري يا با يك قضاياي سخت تري كه نظري تري كه بعد از قضاياي اولي صورت مي گيرد كه بيان مي كنند آنوقت امام در دعوتش در رابطه با انقلاب بر خلاف بسياري از تئوريهايي كه خواص را مورد خطاب قرار مي دادند و تغيير خواص را در پي آن تغيير عموم را مي ديدند امام مخاطب را در عين اينكه خواص را مخاطب قرار داد عموم مردم مخاطب قرار داد وجه خطابش فطرت بود كه عموميت داشت هم در حدودث انقلاب هم در بقاء انقلاب و استمرار آن همان خطي مشي كه رهبري هم پيش گرفته ممكن است بسياري در عدم درك صحيح از اينكه فطرت در انسانها چه كارهايي از آن مي آيد قدرت پيدا نكرده با شند نفهميده باشند اما امام و رهبري اين را به خوبي فهميدند و رهبري طبعا للامام كه اين را خوب فهميده و ادراك كرده بود همان خط مشي را كه مخاطب را عموم قرار داده بودند آن هم با بياناتي كه عمدتا در تحليل به فطرت برگردد كه آن نگاه مي تواند مخاطب را عموم قرار بدهد با اين نگاه يك بحث ساده كلامي را ما اگر كسي قوي باشد در نگاه فطريات بخصوص مي تواند سرايتش بدهد به بحثهاي اجتماعي مي تواند به بحثهاي سياسي فرهنگي سرايت بدهد همچنانكه امام با اين تفتن توانست يك بحث كلامي فطري را سرايت بدهد اين از مستندات فعل امام است حالا نمي خواهيم بگوييم كه تنها و تنها دليل اين بوده اما از مستندات فعل امام يكي همين حقيقت است كه در بحث هم باز اشاره به آن مي شود بحثي كه گذشت اين بود كه همه مخاطب به كلام الهي هستند كه تا اين قسمتي كه خوانديم خدمت دوستان تا اينجا بود كه ايشان فرمودند كه انسان مفتور بر شعور به فضيلت است فضيلت را مي يابد ادراك مي كند و زيادت و نقص فضيلت را هم خط فطرت را در كلمات مرحوم علامه دنبال كنيد يعني يكي از آن واژه ها و يكي از آن كليد واژه هاي اساسي ورود به الميزان بحث فطرت است يعني بحث فطرت را در سرتاسر الميزان دنبال بكنيد عرض كردم من يك بار اين بحث را سرچ كرده بودم بخاطر اينكه ببينم كه فراواني اش از جهت لفظ چقدر است اگر يك زمان پيدا كنم آن ورقش را دارم حفظ كردم شايد به اندازه مثلا هفتاد هشتاد برگي كه در هر برگي شايد حدود بيست عنوان آمده اين هم حدود هشتاد تا صد برگه حالا اگر يادم باشد چون براي چندين سال پيش است يك جايي نگه داشتم بايد پيدا كنم آنقدر فراواني تكرار و ارجاع بحث به فطرت بوده منتها علاوه برا ين بسياري از جاها مرحوم علامه ارجاع مي دهد اما ديگر لفظ فطرت را در آنجا نياورده ولي بحث بحث فطري شده هر چند لفظش نيامده اما محتواي بحث فطرت آمده كه آنجاها ديگر اگر بخواهي آنها را ضميمه كنيم تقريبا مي شود گفت تفسير الميزان تفسير بر اساس فطرت است لذا آن چيزي است اگر اين خط فطرت را در الميزان پيگيري كنيم به خيلي از بناهاي اساسي مي رسيم الان اينجا يك بنا از فطرت را مطرح مي كند كه اين بناي فطرت اصلا يك كار اساسي يك نگاه اساسي در رابطه با اعجاز ايجادمي كند مي گويد انسان فطرتا شعور به فضيلت و ادراك زيادت و نقصان را دارد چون دارد خداي تبارك و تعالي اعجاز و تحدي را بر اين اساس براي همه دعوتش را عمومي قرار داد چون همه ادراك فضيلت و قدرت يافت نقص و زياده را دارند و دنبال اين هستند و برايشان اين مطلوب است اين مطلوبيت را دارند كه هر جا رو مي كنند ممكن است اشتباه مصداقي بگيرند مصداقا اشتباه كنند فضيلت را با غير فضيلت، غير فضيلت را فضيلت ببيند اما شعور به ادراك فضيلت در همه هست و شعور به زيادت و نقص در همه هست اين مبنا مي شود لذا اين نكته الانسان مفتور علي الشعور بالفضيله و ادراك زيادة والنقيص فيها اينها قواعد فطرت است مباني فطرت است اين مبنا با اينكه ساده است ممكن است بگوييم اين كه چيزي نيست اما اينها را رج كنيم توجه تفصيلي داشته باشيم بعد مي بيني چه شناختي نسبت به فطرت بعد از اينكه اينها كنار هم يم آيد پيدا مي شود كه قبلا محقق نبوده لذا ايشان فرمودند كه همه حقايق معارف احكام حقوق و مسائل قصص تاريخي بعد پيشگوييها همه اينها در قرآن آمده و يك كتابي كه مي خواهد خودش را تا اين حد بعنوان تحدي مطرح كند كه همه را به اين كه مقابل اين را بتوانند يا مثل اين را بياورند دعوت كند معمولا سعي مي شود كلي گويي شود نه خيلي پراكنده شود در همه مسائل نه خيلي جزئي شود به خيلي از مصاديق تا امكان خلفش بيشتر باشد مگر كسي كه آنقدر اين اتقان در وجودش شديد است كه به هر جزئي محقق شده كه ديگري خبر نداشت از اين و از او اخبار مي كند و هر جزئي كه بعد از اين محقق خواهد شد كه ممكن است بعدي ها ببيند و باعث تصديق بيشتر شود و معارف و اخلاق و حقوقي كه جاودانه است از زماني كه آمده اقوام و فرهنگهاي مختلف را شامل مي شود ملل و زبانهاي مختلف را جنگ و صلح را فقر و ثروت را تمام حالات بشر را شامل مي شود در قواعدي آورده كه شامل همه اينها بشود خب كفايت مي كند كه يك مورد نقضش همه را باطل كند اما در همه اينها فرمايش دارد در همه اينها نظر داده حرف دارد بيان دارد و تحدي كرده به تمام تك تك اينها اين معلوم مي شود كه يك اتقان عظيمي در كار است كه تعمد دارد با اين سعه به تحدي بپردازد والا قاعده اش اين است كه اگر كسي مي خواهد تحدي بكند به يك كلياتي بپردازد ديديد مثلا بعضي ها كه مي خواهند حرفهايي بزنند كه يك قدري ممكن است مخالفت برانگيز باشد سعي مي كنند دو پهلو حرف بزنند سه پهلو حرف بزنند كه اگر كسي مخالفت كرد و مخالفت جدي بود توجيه كند كه منظور من اين بود اين نبود بتواند در رو داشته باشد اما جايي كه به مصداق و واقعيت و خارج تو نظر مي كني يك واقعه تاريخي را در آينده بيان مي كني ديگر آنجا آن حقيقت جاي تأويل ندارد خودش تأويل خودش است دو پهلو و سه پهلو نيست اين نگاه نشان مي دهد كه قرآن كريم چقدر اين تحدي كه كرده عظيم است كه بي نظير است و كسي نمي تواند اصلا در حد اين در يك علم تحدي بكند واي به حالي كه اينطور فراگير اينطور فرازمان اينطور فرامكان اينطور فرا افراد تحدي بكند به همه افراد لذا ايشان فرمودند كه هل يمكن يصدر هذا الاحصاء‌العجيب والاتقان القريب والرجل الامي كه لم يترتبوا دامن عربي كه دائم در جنگ و فقر و نميدانم بيچارگي و ذلت و اينها بوده و همچنين و هل يجتري عاقل علي ان يأتي بكتاب يدعي هدي للعالمين ثم در اين قرار بدهد ايدا؟؟ بكند اخباري را از غيب در غيب كه مما م؟؟ اخبار غيبي كه بين مثلا وقتي قصه يوسف سلام الله عليه را نقل مي كند دروني ترين حالات يوسف را بيان مي كند كه كسي غير از يوسف بر آن مطلع نبوده آن سري ترين حالات شخص را بيان مي كند رابطه هاي مخفي كه بين دو نفر اتفاق افتاده مثلا بين يوسف و برادرش سري كه بين اين دو بوده را بيان مي كندعلنش را بيان مي كند اين ها معلوم مي شود كه ما مذا اينها در خبر نيامده بوده اينها ديگري خبر نداشته كه بتواند از اين سريترين حالت فرد اخبار بدهد مگر كسي كه تمام اينها را حاضر و ناظر و شاهد بوده لذا مي فرمايد ثم يعود اخبار في الغيب مما مذا يستقبل آنهايي كه در آينده مي آيند في من خلت من الامم و اقوامي كه قبلا بود ند اقوامي كه بعدا خواهندآمد لا بالوالد والاثنين في ابواب مختلف نه يك دانه ودو تا متعدد في ابواب مختلفه من القصص والملاحم والم؟؟ مستقبل ثم لايتخلف شيء منها ان صراط الصدق هيچ كدام از صدق متخلف تخلف نكند و همه اش مطابق دربيايد و هل يتمكن انسان و هو احد اجزاء نشأت حالا مي گوييد نمي خواهي بخواني همه را هم داري مي خواني حالا اين دو سه تا بعنوان اين بيان اين است كه سعه كار چقدر زياد است و هل يتمكن انسان و هو احد اجزاء النشأت طبيعة ماديه خودش داخل در طبيعت است و آن احكام طبيعت بر او حاكم است تغيير تدريج غيبت آينده نسبت به گذشته تمام اينها بر او حاكم است اما و الدار دار التحول والتكامل و او دار هم دار تحول است و اين هم از اجزاء‌آن است ان يداخل في كل شأن من الشئون العالم انساني و القا بكند به دنيا معارف و علوم و قوانين و حكم و مواعظ و امثال و قصص في كل ما دق و ؟؟‌و سپس لا يختلف حاله في شيء منها في الكمال والنقص تنهاي تنها بوده و همه چيز عليه آن همان طور حرف بزند كه در جايي كه حاكميت دارد يك جايي گرسنه بوده و يا در حالت مريضي همانطور حرف بزند كه در كمال صحت است يك طوري پيروز شده غلبه كرده همانطور حرف بزند كه در حاليكه شكست خورده بوده و ظاهرا يك حالت غم و حزني بر او فراگير بوده همانطور حرف بزند اين خيلي سخت است كه انسان در تمام حالات اينطوري يك طور حرف بزند يك جا وقتي دعوت مي كند همه مسخره بكنند يك جا وقتي دعوت مي كند صد و بيست هزار نفر همزمان باشند مثلا در آن زمان درست است، يك طور حرف بزند خيلي سخت است ما الان گفتن اين راحت است اما در اين تدريجي كه اينطور پيش آمده نه مسامحه در كارش بوده نسبت به آن وقتي كه تنها بوده نسبت به قدرتمندها و ثروتمندها نه آن وقتي كه قدرت پيدا كرد بر همه اينها تعدي كرد بر آنها با همه ظلم و سختي كه به او كرده بودند اين خيلي سخت است يك بشر اين طور همه حالتش يك واحد باشد يك حقيقت در وجودش حاكميت داشته باشد

سؤال؟؟؟؟؟

نه نداريم ما ما در حالت يك عارف وقتي كه قطع مي شود مكاشفات و مشاهداتش با آن وقتي كه در حالت مشاهده است كاملا مختلف است آن وقتي كه قبل از اين كمال بوده و بعد از اينكه بعداز اين كمال است كاملا مختلف است آن موقعي كه در مرتبه سير است تا وقتي كه در مرتبه وصول است مختلف است آن مرتبه اي كه با مردم دارد حرف مي زند و در خفائش است مختلف است اينطور نيست اصلا اينطور نيست عارفترين عارفان را كه ببنيد كه ياد گرفتند تازه از اين مكتب كه چطور حركت بكنند طبق اين دستورات حركت كردن تا خودشان را نزديك كنند باز هم حالاتشان تدريج و تحول و تكامل در آن قطعا هست وحرف اولشان با حرف آخرشان يكسان نيست يكسان نيست گاهي مخالف نيست اما قطعا متكامل شده حرف در نهايتش با آن حرفي كه اول زده

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

خب آن هم از همين نشأت ميگيرد كه علم دارند به اينكه رسالت مختص

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا آن بحث دومي است ما مي گوييم بر اساس اينكه اين حالي كه داريم مي شمريم بدون دعوي است مي خواهيم بگويم اين حالي كه دارد آ» بحث جدا و سوا است اما همين حالتش كاملا تحول و تكامل بر وجودش حاكميت دارد اينطور ينست كه از ابتدا همانطوري حرف زده باشد و بوده باشد كه آن عبادت آخري غير از عبادت اولي است آن عبادتي كه از ابتدا حال ارتباطش غير از آن است هي متدرج الوجود متفرق الالقا هي ما ؟؟‌ثم ما تكرر گاهي يك حقيقتي از پيغمبر يك بار ظاهر شد گاهي تكرار پيدا كرد فروعي متفرع بر عصر شد ولي در تمام اينها همه اش تصديق باز آن حقايق قبليه است هيچ چيزي نه كم شد نه تغيير پيدا كرد هذا ما نراه ان كل انسان ما يبغي من حيث كمال العلم و نقص عمل علي حال الواحده چه برسد به مراتب معرفتش ديگر بعد فالانسان ؟؟ القادر علي تعقل هذا المعاني لا ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ كليه و غيرها مما يجتمل عليه قرآن شريف كلها فوق قدرت بشريه و وراء وسائل طبيعيه الماديه و ان لم يقدر علي ذلك اگر خودش قدرت بر اين ندارد كه اين را بيابد و اين فوقيت را بيابد چون تخصصش را ندارد چون آن اطلاع را ندارداقلش اين است كه انسانيت را گم نكرده وقتي انسانيت را گم نكرده يعني آن فطرت كه فضيلت را مي يابد با اينكه يا خودش مي يابد يا فطرت سوق مي دهد كه از متخصص فن اين هم فطري است اين هم در نظام درون ادراك فضيلت است اين هم از فروع اين است كه رجوع كند به كسي كه فضيلت ياب است تا ببيند او اين را به كمال مي يابد اقرار دارد يا خير ولم ين؟ ما يحكم بوجدان الفطري ان ؟؟‌ اختباره و يجعل مأخذوا الي اهل الخبرة‌به اين هم فطرتش سوق مي دهد به او بعد هم اين سؤال و جواب را مي كند كه چه فايده دارد كه تعدي را توسعه بدهيم به عموم مردم كه عرض كردم ديگر اين را تكرار نمي كنيم و جواب مي دهد كه اين همان بحثي است كه عموم اعجاز كه بر نظام فطرت استوار است و دعوت همگاني است باعث اين مي شود كه مخاطب همه باشند كه اين را خيلي خوب بايد دقت كنيد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

خودتان جواب خودتان را داديد كه علمي وقتي در غير زمان خودش در غير آن وقتي كه مقدماتش بيان شده وقتي كه بيان شده اين مي شود فوق طاقت بشري اين رانگاه مي كنمي الان را در نظام علم و تجربه و بگوييد شما حقايقي كه مي خواسته واقع شود پيش بيني كرده و بعد واقع شده الان ديگر پيش بيني نيست معلوم است وقتي كه مي گويد غلبت الروم في عدن الارض و مغلوب مي شود روم و آن مسئله محقق مي شود آن موقع پيش بيني اين معلوم است كه تا چه زماني است لذا نخبه و نابغه كسي است كه در زمان خودش حرفي مي زند كه به سالياني بعد برمي گردد نسبت به آن موطن فوق طاقت آنهاست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

چرا تحدي در اين كه حرفي بزن الان كه مي خواهد پانصد سال آينده محقق بشود مي خواهد هزار سال آينده محقق بشود تو اين حرف را بزند اين هم بياور شبيه اين منتها حالا اين در همه جوانب است نه فقط در پيش بيني مي گويد در همه جهات دخالت كرده كه هر كسي در هر جهتي در اين مسئله نظر دارد مي بيندفوق طاقت اوست الان، لذا وقتي كه نگاه مي كند الان تصديق مي كند كه اين حقيقت آن زماني كه بيان شد مثلا اين سالها و صدها سال بعد به آن رسيده اند و اين قطعا از نگاه عادي بشري امكانپذير نيست يك نگاهي نيست كه بگويي يكي يا دوتاي آن محقق شد باقي خلافش محقق شد هر چه پيش بيني و بيان شده محقق شده اين نگاه اعجاز است اين تاريخ را مي بينند لذا الان وقتي مي خواهند يك كسي را خيلي عظيم بشمرند ببين حرفي مي زند كه در زمان خودش اينها به آن نرسيدند مثلا پنجاه سال بعد رسيدند ولي در مرز علم بوده ولي هر چند اين باقي مرز را درنوردي؟؟ ولي اين در فرامرز علم حرف مي زند بطوري كه پانصد سال بعدتازه اين يكي از جهاتش است فقط به اين منحصر نكرده او فقط در اين بوده اين ميگويد ما در تمام جهات بيان دارد از جمله يكي اين است كه اگر كسي دنبال علم است و از جهت علمي مي خواهد به اين برسد چه بسا تازه همين امروز كه قطعا هم اينطور است حقايق ديگري در كار است كه اگر ما دقيق بشويم مي توانيم اينها را ردش را نسبت به آنچه الان آشكار نيست و مي تواند افق و مرز نگاه ما در آينده باشد به آن سمت حركت كنيم و اوبرايمان منكشف بشود پيش بيايد و الان هم باشد چون اين اعجاز مي خواهد جاودانه باشد بايداز اين سنخ علوم هم باز هم باشد كه بعدها صد سال دويست سال ديگر باز مي بينند كه اين الان تصديق شده كه اين دوامش را اثبات كند بعد مي فرمايد كه اين ؟؟‌را خودتان بخوانيد هر چند عر ض كردم كه اين ان قلت قل؟؟ از آن بحثهاي اجتماعي و مباني حركت ودعوت كه ما در حركتمان بايد مخاطب را فطرت قرار بدهيم و اگر حتي سراغ خواص مي رويم خواص را از حيث فطرتشان مخاطب قرار بدهيم نه در دعوت به دين نه خواص را از حيث خاص بودنشان فقط او دوام پيدا نمي كند آن عموميت پيدا نمي كند آنجا دعوت عام نمي شود اگر دعوت را خواستيم عام كنيم كه اين خودش واسطه مي شود براي انتقال به ديگران بايد فطرتش باشد والا اگر آن خصوصيت خاصش باشد در خود اين منحصر مي شود و مي ماند چون فطرت نبوده كه ديگران هم بعد اين مي تواند اگر فطرت را مخاطب قرار دادي در وجودش اين تنزيل كند او را ديگران را هم مخاطب قرار بدهد اما اگر غير فطرت شد اين عموميت پيدا نمي كند اين يك روش دقيق قابل بحث است حالا من يك دو سه تا نكته نوشتم حالا آنها را اشاره كه كرديم مي گذريم فكر كنم اگر بخواهيم سؤال و جواب كنيم من امروز پيش بيني ام اين بود كه تا صفحه 74 انشاءالله بخوانيم يعني سيزده صفحه چهارده صفحه ديگر را اگر بخواهيم اينطور پيش برويم نمي شود لذا مي فرمايد كه اين هم نكته دقيقي است ولا يقبل الشيء مما يناله الانسان بقواه المدرك و يبلغه الفهم العموم و شمول لكل فرد في كل زمان و مكان بالوصول والبلوغ والبقاء نمي شود دعوتي اينطور فراگير باشد مگر اينكه آن دعوت سنخش سنخي باشد كه محصور درعالم ماده نباشد از سنخي باشد كه به معرفت برمي گردد كه نگاه تجردي دارد و با انسان هم مرتبط است با انساني كه در تحول و تكامل است ارتباط دارد اگر از سنخ علم و معرفت شد اين مي تواند جاودانه باشد پس با اين نگاه كه ثابت كردند فراگير است فرا زمان است فرا افراد است فرا مكان است وقتي كه اين خصوصيات آمد خود به خود از دايره عالم ماده خارج مي شود فرا مكان بودن فرا زمان بودن فرا تغيير بودن كه تغيير بر او عارض نمي شود تدريج بر او عارض نمي شود تحول بر او عارض نمي شود اين را از تمام خصوصيات عالم ماده خارج مي كند وقتي كه از تمام خصوصيات عالم ماده خارج شد بايد حقيقتي باشد كه الا ما هو من سنخ علم معرفه علي الطريقة المذكوره علي الطريق الفطرة طريقه المذكوره يعني همان طريق فطره فان پس حقيقت معجزه برمي گردد به نظام معرفت، حقيقت معجزه اي كه مي خواهد فرا زمان و فرا مكان و فرا افراد باشد حتما بايد به معرفت برگردد به غير از معرفت هر چيز ديگري كه در اين بخواهد شامل اوبشود و به او برگردد امكانپذير نيست فان حالا خودش هم نفي مي كند طرف مقابلش را فان كل ما فرض آيت معجزه غير العلم والمعرفه فإنما هو موجود الطبيعي او حادث الحسي يك حادثه است يك فرايند طبيعي است يك موجود طبيعي است محكوم بقوانين الماده كه قوانين ماده تغيير زمان و مكان داشتن محدود بزمان والمكان فليس بمشهود در اين حالت الا لبعض الافراد لبعض الافراد الانسان دون بعض چون زمان يا مكان بر آن حاكم است ولو فرض محال او كل محال چون ممكن است گاهي يك قدري عموميت پيدا كند بعضي از اينها ولو فرض محال او كل محال كه يك مرتبه آمده پايينتر عموم اين را لكل فردمنه براي همه افراد و انما يمكن في مكان دون جميع الامكن فقط مي شود گفت كه اين فرا افرادي در يك مكان يكدفعه در يك آن مثلا صدها هزار نفر يك واقعه اي را شاهد باشند در يك مكان همه افرادي كه در آن مكانند شاهد باشند حالا ايشان مي فرمايد ولو فرض اتساع لكل مكان اگر گفتيم يك حقيقتي بود همه افراد در همه مكانها توانستند آن را رؤيت كنند شما فرض كنيد كه خسوف و كسوف را نيمكره ارض ممكن است هر كدام به مرتبه اي مشاهده كنند چون در نيمكره است در نيمكره ديگر كه قابل مشاهده نيست چون اين ارتباط فقط در نيمكره قابل مشاهده است فرض كنيم كه در همه كره هم قابل مشاهده باشد و لو فرض اتساع لكل مكان لم يمكن اتساعه لجميع ؟؟ اوقات ديگر هميشگي نيست حادثه مادي چون لحظه قبلش با لحظه بعدش متفاوت است قطعا پس اين خيلي نكته دقيقي بود كه اگر مي خواهد معجزه اي فراگير باشد فرا افراد باشد فرامكان و فرازمان باشد اين حتما بايد مادي نباشد و از سنخ علم و معرفت باشند كه در همه زمانها و مكانها و همه افراد قابل سرايت باشد فهذا ما تحدي به القرآن تحدي عاما لكل فرد في كل مكان في كل زمان تحدي نسبت به عموم افرادي از ماني؟؟ و مكاني تحدي را اينطور عام قرار داده اگر مختصر مي گوييد كه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

نه اينطور نيست ببينيد در بيان ممكن است كسي عربي بلد نباشد بگوييد كه عربي را چطور بخواند يك كسي نظام فطرت را ممكن است بصيرت نسبت به آن نداشته باشد اما كسي كه مي خواند با اين نگاه فطري مي تواند با عموم مردم رابطه برقرار كند يعني قطعا كسي كه مي خواهد تفسير را بخواند مي خواهد بر اين دقايق تفسير اطلاع پيدا كند بايد بالاخره علم نحو و صرف و تاريخ و ادبيت را در مراتب بلاغت و فصاحت در مراتب معارفش همه را بلد باشد اما وقتي كه اينها را مي خواند مي فهمد كه اين عموميت را مي تواند سعه و سرايت بدهد اين مثل كليد ميماند براي اينكه اين باب مفتوح شود وگرنه اگر مي خواست آن تفسير را بنويسد كه هر كسي كه سواد اولي را داشت تازه بايد اينها آن سواد اولي را داشته باشند تا بتوانند بخواند تازه اين مي شود يك تفسيري در مراتب نازلتري كه آن مفيد است براي عموم است اما اين خود اينكه كسي بتواند الان هم دارد تحليل مي كند خيلي بيان زيباست مي گويد كه اين كه گاهي ما تحليل مي كنيم دليل نيست كه ما هم مي توانيم مطابق پيغمبر آن طور حرف بزنيم وگرنه اين مي شود پيغمبر اين فعل پيغمبر را بيان مي كند اما آن پيغمبر اكرم است كه خداي تبارك وتعالي در آن وجود اين طور حرف مي زند كه همه مي فهمند و رابطه برقرار مي كند اين خودش اظهار عجز است كه كسي ديگر نمي تواند اين كار را بكند و اگر خودش هم اين كار را كرده بود اين مي شد يك آيت معجزه ديگري و امكانپذير نيست و اين با خواص ارتباط دارد كه آن خواص بتوانند با علوم منتها اين سيره را دراد كه طوري حرف بزند كه به عموم برسد و رابطه برقرار شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

بله، يعني وقتي كه ما مادي بودنش را نفي كرديم بايد نظام تجردي باشد نظام تجردي اولين مرتبه نظام تجردي كه با انسان رابطه برقرار مي كند و عموم انسانها در آن شريكند بحث الي معرفت است كه تجرد انسان را به همراه دارد و آن كه سبب تجرد انسان مي شود و اولين مرتبه تجرد را براي انسانها محقق مي كند براي همه انسانها معرفت و علم است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه همان علم حصولي حتي تجرد را محقق مي كند كه حالا اين در بحث نهايي آمده اولين صورتي كه انسان احساس مي كند و در وجود انسان وارد مي شود انسان به اولين مرتبه تجرد وارد شده كه اين در هم انسانها مشترك است اولين صورت ادراك اين ميز ادراك اين ديوار اين ادراك وقتي محقق مي شود يك ثابت مجردي در وجود اين محقق شده كه اين قابليت را داشته و اين هم فعليت اين تحقق واقعه است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

حالا آن يك بحث ديگري است الان ما فعلا مي خوايم ثابت كنيم بصورت كلي كه از سنخ مادي نيست اين حال اين كه درعلم چه علمي مي شود و چطور مي شود اين بحث بعدي است اما فعلا اين از سنخ مجردات است لذا مي فرمايد در عنوان بعدي تحديه بالعلم چون معجزه از سنخ علم بود پس تحدي به علم محقق شده لذا چند تا آيه را ايشان مي فرمايد كه نزلنا عليك الكتاب تبيان لكل شيء اين يك تحدي است لارطب ولا يابس الا في كتاب مبين اين تحدي است الي غير ذلك من الآيات فإن الاسلام كما يعلمه و يعرفه كل من صار في متن تعليماته من كليات التي اعطاه القرآن و جزئياته التي ارجعها الي النبي يا كليات را در قرآن بيان كرده و جزئيات را ارجاع داده اين هم در خود قرآن است به نبي كه نبي بيان كند ما اتئك الرسول و خضوع و ما؟؟؟‌عنه فانتهوا آن جزئياتي كه رسول بر كلياتي ما اتئيك الرسول و خضوع و بگيريد و ما ؟؟ عنه فانتهوا لتحكم بين الناس بما ارئك الله به آن چيزي كه خدا قرار داده رسول را كه حكم كند به آنها كه جزئيات راتطبيق كند تطبيقات به آن كلي بما ارئك الله كه اين رسول سرايت پيدا مي كند در مقام ولايتي كه بعد از رسول است يعني دائما تطبيق بين جزئيات بر كليات حكم بر اصل همه اينها دائما تا الي يوم القيامه ادامه پيدا مي كند اين بقا لارطب ولا يابس الا في كتاب مبين اين كتاب لارطب و لا يابس الا في كتاب مبين لتحكم يا مي فرمايد كه تبيان لكل شيء با اين نگاه كه در آن اين مجموعه ديده شده و نه مفصلا بدون رابطه لذا اين با اين نگاه كه بيانش ملحق به آن است يا مي فرمايد كه ما فرستاديم كه در آن بحث اوايل عرض كرديم كه لتبين للناس ما نزل اليهم آن آيه مقام رسول مقام تبيين آن چيزي كه نازل شده قرار مي دهد كه خيلي حرف دقيقي بود آنجا اگر يادتان باشد كه ايشان بيان كردند كه تفاوت سنت با آن كلام شفهي را كه از معصومين آنجا بيان كردند كه آنجا

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

انا انزلن الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم آن هم هست البته در خود ايشان هم بعدا مي آورد كه آن در اختلافات هم آنجا بياني كه رافع اختلاف باشد خودش يكي از كلماتي است كه قرآن به بيان رسول رافع اختلاف مي شود بعد مي فرمايد كه و قوله تعالي لتحكم بين الناس و ما ارئك الله و غير ذلك متعر؟؟ للجليل والدقيق من المعارف الالهيه كه اينها مي تواند بحث معارف و فلسفه باشد والاخلاق الفاضله والقوانين الدينية فرعيه كه همه اينها از سنخ معارف من عبادات و معاملات و سياسات و اجتماعيات و كل ما يمسه فعل الانسان و عمل الانسان كل ذلك باز هم ببينيد علي اساس الفطره تمام اين بيانات بر معارفش اخلاقش قوانيش احكامش همه بر اساس فطرت است و اصل توحيد به گونه اي كه اين يكي از كليدهاي بحث علامه است به حيث ترجع التفاسير الي اصل التوحيد بتحليل و يرجع الاصل الي التفاسير بتركيب يعني وقتي كه شما هر جزئي كه در قرآن هست رديابي كنيد تحليل كنيد به اوليات مي بيني به توحيد مي رسد و وقتي كه توحيد را تركيب كني بياي جلو بياي جلو مي بيني به اين اصول و فروع ميرسد اين دو يعني دائما از توحيد نشأت گرفته و به توحيد ختم مي شود كما بدعناكم تعودوا از وحدت نشأت گرفتي به وحدت برمي گرديد كما بدعنا كم تعودون از همانجايي كه نشأت گرفتيد به همانجا هم انا لله وانا اليه راجعون الي الله مسير همه به سوي همان واحد به سمت حركت هستند كه اين هم حقايق وجودي را شامل مي شود تفاصيل وجودي و حقايق را شامل مي شود هم تمام روابط احكام و معارف و اخلاق همه را شامل مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

فطرت الله التي فطر الناس عليها من الخلق الله ذلك الدين القيم يعني اين فطرت قابليت توحيد است توحيد فاعليت بر فطرت است يعني اين مطابق آن است فطرت پذيرش توحيد است محلي است كه فقط توحيد را مي پذيرد و از پذيرش غير توحيد ابا دارد مگر بر آن تحميل بشود ولي اين نمي پذيرد لذا اين قابليت در درون است آن هم فاعليت هم در بيرون است منتها بيرون و درون را حسي و مادي نگيرد درون و بيرون را به حيث قابل و فاعل بگيريد و كل اين هم خيلي بحث عالي است اينها همه قواعد است و قد بين بقائها جميعا و انطاقها علي صلاح الانسان بمرور الدهور و كرورها به همه اين زمانها كه گذشته بقوله تعالي و انه لكتاب ال؟؟ لا يعطيه الباطل من بين يديه و لا من خلف تنزيل من حكيم حميد اين از حكيم حميد است لذا هيچ باطلي نه از پيش رو و نه از پشت سر بر او عارض نمي شودخيلي ادعاي عظيمي است اين هم در تحدي انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون كه اينها بقا و استمرار است و هو كتاب لا يحكم عليه حاكم نسخ بر او نسخ حاكميت ندارد چنانچه بر اديان ديگر نسخ حاكميت داشت اينجا راه ندارد ولا يقضي عليه قانون تحول و التكامل كه قبض و بسط تئوري كه شريعت باشد راه ندارد قبض و بسط بر او چون بر اساس فطرت اين پايه ريزي شده كه حالا اين را بعدا متذكر مي شوند بعد مي فرمايد و ان قلت امروز قد استقرت انزال با؟؟ ان الاجتماع و علما ؟‌؟ علي وجوب تح؟؟‌قوانين الوضعيه امروز مي گويند همه چيز در تغيير و تحول همان بحث كه آقاي سروش مطرح مي كند بتحول الاجتماع و اختلافها باختلاف الا؟؟‌والاوقات و تقدم المدنيه والحضاره همه اينها در قلت سيجيع البحث ان هذا ؟؟‌والجواب عن الشبهه في تفسير قوله تعالي كان الناس امتا واحده بعد آنجا اين بيان را خواهيم كرد اما خلاصه اش را مي گوييم شما نگوييد كه داريد از بحث در مي رويد جملة القول و ملخصه ان القرآن يبني اساس التشريع علي التوحيد الفطري كه ايشان فرمودند كه رابطه بين توحيد و فطرت چيست اينجا با هم تركيب كرد كه معلوم شود يك واحد بياني است توحيد فطري يعني بيان فطرت بر بيان توحيد است يبني اساس التشريع علي التوحيد الفطري والاخلاق الفاضلة الغريزية كه غريزه انسان كه ناشي از فطرت انسان است به اين سمت دعوت مي كند و يدعي عن التشريع ادعا مي كند كه ان التشريع يجب اين يك قانون است در نظام بيان الميزان يجب عن التشريع يجب ان ين؟؟‌من بذر التكوين والوجود تشريع حتما زاييده وجود و تكوين است رشد و نموش از مبدأيت وجود و تكوين باشد نشأت گرفته باشد هر حكم تشريعي بايد برگردد به وجود اگر به وجود و تكوين و واقعيت كه محقق بوده برنگردد اين تشريع خلاف فطرت است چون فطرت حقيقيت تكويني و وجودي است همه احكامش بايد به تكوين برگردد كه اين تطابق تشريع و تكوين كه بعد از اين به عنوان يك اصل در مطاوي الميزان به آن بيشتر خواهيم پرداخت تطابق تشريع با تكوين اين تطابق يعني اينكه مبدأيت هر حكمي هر چند هزار واسطه بر اين عارض شده باشد تركيب شده باشد رفته باشد جلو بايد درتحليل برگردد به تكوين والا اگر برنگردد به تكوين اين مبدأيت واقعي ندارد اعتبار م؟؟‌مي شود اين همان بحثي است كه اعتباريات متفرع بر حقايقند امكان ندارد اعتباري متفرع بر حقيقت نباشد اگر اعتباري متفرع بر حقيقت نباشد نفس اعتبار است واقعيتي بر آن مترتب نيست اما اينكه اعتباريات متفرع بر حقايقند منشأ مي شود كه نتيجه اعتبار هم حقيقت باشد وقتي اعتباريات ناشي از حقايق و منشأشان حقايق است نتيجه اعتباريات هم مي تواند حقايق باشد لذا شما يك حكمي را اتيان مي كنيد اين از يك واقعيت نشأت گر فته و مبدأش واقعيت است نتيجه اين حكم هم مي شود واقعيت كه آن جزايي است كه ما در نظام جزايي جزا را مطابق عمل مي دانيم جزا را اعتبار و قرار دادا نمي دانيم چون آن حكم از يك حقيقت نشأت گرفته آن حقيقت عليت پيدا مي كند براي اين نتيجه و نظام علي بين اين دو برقرار است والا اگر اعتبار شد نظام عليت در كار نيست نظام قرارداد و اعتبار است فقط و آنجا خداي تبارك و تعالي منزه از اين است كه آن نظام وجودي اش در اعتبارات و قرارداداتي كه هيچ مبدأ واقعي نداشته باشد وهم باشد خيال باشد منشأ آنجا باشد خيلي بحث عالي است نمي دانم توانستم با مختصر عرض را برسانم كه اين مباحث معاد كه حقايقي كه بعد از موت براي انسان عارض مي شود كه بر اثر اعمال انسان سعادتا و شقاوتا محقق شده كه اين اعمال انسان همه در دايره اوامر و نواهي بوده كه اوامر و نواهي اعتبارات بودند كه اعتبارات از يك حقايق قبل از اين نشأت گرفته بوده و يك حقايق قبل از اين همان رسالت و وحي بوده كه رسول خدا و انبياي الهي براي او آورده بودند كه حقايق وجودي را به زبان آوردند و در نگاه براي انسان آن ترسيم كردند رابطه حقايق را با حركت اين آنچه در موجودات ديگر كه خلق كرده آنها را و هدايتشان را خدا به عهده گرفته در انسان به واسطه تشريع و نظام اعتباري كه از حقايق نشأت گرفته اين رابطه را برقرار كرده

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

از جمله يكي مصالح و مفاسد واقعيه است كه مبدأ احكام است و هؤلاء در حاليكه اينهايي كه اين ادعا و نظر را دارند كه قبض و بسط بايد پيدا كند شريعت به واسطه تغيير احكام اجتماعي اينها يبنون نظرهم الي تحول اجتماع مع القاء معنويه تجرد را اينها نمي توانند قبول كنند نظام تجردي را اينها نمي توانند قبول كنند نظام فطرت را كه ؟؟‌اينها نمي توانند بفهمند مع القاء المعنويات من معارف التوحيد و فضائل الاخلاق و كلمتهم جامد حرف اينها خيلي خوش؟؟ جمود دارند خيلي جزمي هستند بر چه جزم دارند علي سير التكامل الاجتماعي المادي العادم لفضيلة الرو؟‌ اين اساس نگاهشان بر اين اساس است و الا اگر اين راعبور كنند از آن به نگاه تجردي بخواهند برسند تمام اين حقايق امكانپذير ميشود چون اين را نمي پذيرند مادي نگاه مي كند و حقيقت مادي در آنها رسوخ دارد و در عالم ماده تغيير و ؟؟‌جزء ذات ماده است اينها مي گويند پس بايد همه چيز مطابق ماده اين تحول و تكامل در آن محقق بشود خيلي جالب با خلاصه چند خط مبدأ فكر كسي كه بعدها مي آيد اينطور آن هم قبل از انقلاب است خلاصه كرده كه اين فكر معلوم مي شود كه منشأ كه بوده ايشان با يك تحليل ساده مبدأيت بحث را اينجا معرفي كردند بعد ايشان رد بحث بعدي تحدي به شخص نبي ختمي مي كند كه مي گويد اگر اين شخص نبي ختمي آورنده قرآن خود پيغمبر بود قبلش در بين مردم بود يا نبود؟ چهل سال در بين مردم بود در حاليكه هنوز مبعوث به رسالت نشده بود كداميك از اين حرفها را زده بود كداميك از اين بيانات را داشت و تحدي كرده بود قبل و بعد را با هم مقايسه كنيد ببينيد آيا اين تحدي در كلامي كه در رابطه با قرآن است از كلمات خودش در قبل از اين با اينكه آن شخص عظيم و معصوم است از ابتدا اما كلماتي كه در رابطه با قرآن تحدي كرده در 23 كه آورده اين كلمات را نسبت به كلمات خودش نداده اين تحدي را در كلمات خودش نياورده با اينكه آنجا هم اختلاف نيست با اينكه آنجا هم اين حقيقت واحده است اما در اين دوران آورده چرا نسبت به آن دوران نياورده معلوم مي شود كه آن يك دوران خاصي است واين كلمات آورنده اش خود پيغمبر نيست بر پيغمبر وارد شده كه اين وحي را نشان مي دهد اين هم اينجا بيان مي كند بعد مي گويد اشكالاتي كردند بعضي گفتند در سفر شام بعضي گفتند از آهنگري كه در مكه بوده بعضي گفتند از سلمان ياد گرفته بعضي گفتند در كتب پيشين بوده همه اشكالات اين چهار تا را آورده و جواب داده كه اين ساده است خودتان مي خوانيد

سؤال؟؟؟

قابليت شرط بوده اما اين قابليت در اينكه اين بيايد بالا برسد به موطني كه اخذ كند اين را و ابلاغ كند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

اخذ امكان نداشت يعني اينطور نيست كه قرآن در ظرف مثل يك لوله آب باشند كه وقتي مي آيددر اين لوله آب كاري نداشته باشد لوله آب است مي خواهد لوله بزرگ باشد كوچك باشد مي خواهد لوله آهني باشد مي خواهد لوله سيماني باشد اينطور نيست اين حقايق وجوديه است اخذ كرده ابلاغ كرده منتها اين وجود اين به مرتبه اي رسيده معصومانه اخذ كرده و ابلاغ كرده اولين اثري هم كه مي گذارد در خود اين وجود است تا در وجود اثر نگذارد آن تأثير در بيرون محقق نمي شود چون حقيقت وجودي است مفهوم نيست. انشاءالله خداي تبارك و تعالي ما را بر حقايق وجودي قرآن و اين عظمت قرآن و اين آورنده قرآن و اين عظمتي كه در اختيار ما قرار گرفته اينطور سهل و آسان قدردان اين عظمت قرار بدهد به بركت صلوات بر محمد و آل محمد

اللهم صل علي محمد و آل محمد